



حقوق بشر از دیدگاه اسلام

پدیدآورنده (ها) : مصطفوی، سید جواد

علوم قرآن و حدیث :: نشریه مشکوة :: تابستان ۱۳۶۶ - شماره ۱۵ (ISC)

صفحات : از ۶۱ تا ۷۳

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/79932>

تاریخ داندلود : ۱۴۰۵/۰۱/۲۰

کاربر گرامی، فایل داندلود شده فقط برای استفاده شخصی است، از نشر آن خودداری فرمایید.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه **قوانین و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



عناوین مشابه

- اسناد بین المللی حقوق بشر از دیدگاه اسلام
- حقوق جهانی بشر در اسلام و مقایسه و تطبیق آن با حقوق بشر غرب از دیدگاه علامه جعفری
- حقوق بشر از دیدگاه اسلام و غرب
- مشروعیت دخالت‌های نظامی بشر دوستانه از دیدگاه حقوق بین الملل و اسلام
- تحلیل اجمالی اسناد بین‌المللی حقوق بشر از دیدگاه نظام حقوقی اسلام
- آزادی مذهب از دیدگاه اسلام و حقوق بشر
- دیدگاه اسلام در مورد سه موضوع از اسناد بین المللی حقوق بشر
- مدرسی معارف اسلامی: حقوق بشر از دیدگاه اسلام
- نگرشی بر حقوق کودک از دیدگاه اسلام
- بررسی حقوق جنین و مجازات سقط آن از دیدگاه اسلام

حقوق بشر از دیدگاه اسلام

مقاله‌ای که اکنون از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد، خلاصه آن در «بنجمین کنفرانس اندیشه اسلامی» در بهمن ماه ۱۳۶۵ در تهران، توسط نویسنده، ایراد گردیده و با ترجمه انگلیسی و عربی در سه جزوه مختصر به چاپ رسیده است. اینک اصل فارسی همان مقاله با تجدید نظر و اصلاح و تغییر عبارات و نیز اضافه کردن باره‌ای توضیحات و مدارک از جانب نویسنده، به خوانندگان گرامی ارائه می‌شود.

بشر از لحاظ مقررات اسلام، حتی پیش از تولد و بعد از وفاتش، دارای حقوقی است که نمونه آن در هیچ مذهب و مکتبی دیگر دیده نمی‌شود. بشر از زمانی که به صورت نطفه و علقه و مضغه‌ای در شکم مادرش پدید می‌آید، حقوقی مخصوص به وضع و شرایط محیط خود پیدا می‌کند و این حقوق تا زمان وفات و حتی پس از وفات، مناسب با اوضاع و شرایط مخصوص ادامه دارد.

پیدا است که حق بشر در اندرون شکم مادر، تنها حق ادامه حیات است. از این رو، اگر کسی مانع ادامه حیات او شود و آسیبی به مادرش رساند که او از رحم ساقط شود، از نظر مقررات اسلام، در هریک از آن سه حالت (نطفه، علقه، مضغه) دیه و خونبهای معین باید بپردازد و چون خود او مرده است، این دیه به پدر و مادر او می‌رسد و نیز اگر پدر یا مادر او، به وسیله‌ای موجب سقط او گردد، دیه او به نفع دیگری مقرر می‌شود.

و باز اگر، نطفه در رحم مادر باشد و پدر او بمیرد و آن پدر، فرزندان دیگری داشته باشد که خواهران و برادران آن نطفه هستند و این خواهران و برادران بخواهند، سهم الارث خود را از ترکه پدر بردارند، حکم اسلام، به عنوان دفاع از حقوق بشر، قدم پیش می‌گذارد و می‌گوید: یا باید برادران و خواهران صبر کنند تا جنین متولد شود و سهم او هم نسبت به پسر و دختر بودن و فرد و زوج بودنش،

معین شود و یا باید به عنوان احتیاط و مراعات حق مستضعف، آن نطفه مجهول الحال را دو پسر حساب کنند و سهمیه آنها را کنار گذارند و بقیه را میان برادران و خواهرانش تقسیم کنند، تا آن کودک متولد شده ضعیف و ناتوان، برای خوراک و لباس خود معطل و بی خرجی نباشد و اگر کودک متولد شده، کمتر از فرض مزبور بود، بقیه سهم الارث، به برادران و خواهران پرداخت می شود. این نهایت درجه رعایت حق بشر از جانب مقررات اسلام - در زمانی که ضعیفتر و ناتوانتر از آن تصور نمی شود، یعنی برای جنینی است که هنوز واژه «بشر» از لحاظ لغت برای او به کار برده نشده است. سپس زمانی که پا به دنیا می گذارد، حقوق او مناسب با وضع وجودی و شرایط زندگی اش، زیادتر می شود. در آن زمان اگر کسی او را بکشد، هر چند کودک یک روزه باشد، حق یک انسان کامل را پیدا می کند و یک دیه کامل را مستحق می شود، اگرچه پدر و مادر او، از ضعیفترین افراد مملکت، و قاتل او از شریفترین و عالیترین افراد باشد، بلکه در این صورت، اگر قتل عمدی باشد، حق قصاص از آن پدر و مادر است و همان پدر ضعیف و فقیر، حق دارد، آن قاتل متنفذ و قوی را قصاص کند و او را به خونخواهی فرزندش بکشد، و نیز می تواند از قتل صرف نظر کند و دیه بگیرد.

حق ادامه حیات و دفع ضرر و جلب منفعت کودک، تا زمان بلوغش، در اول، برعهده پدر و مادر است - اگر مکتبی داشته باشند - و اگر ثروت و مکتبی ندارند، در مرحله ثانی، برعهده مسلمین دیگر، یا بیت المال می باشد.

بشر پس از مردن، اگر از نظر مکاتب دیگر، کالایی است که فرزندانش می توانند او را به اداره تشریح و کالبدشکافی پزشکی بفروشند، از نظر اسلام حتی حرام است چیز سنگینی روی سینه او گذارند و بلکه لازم است جسد بی جان او را تمیز و نظیف بشویند و در پارچه نظیفی ببندند و با احترام به خاکش سپارند^۱.

از نظر مقررات اسلام، انسان پس از مردن هم حق دارد آنچه نسبت به اموالش وصیت کرده است، اجرا شود و هیچ کس حق ندارد وصیت او را تغییر دهد، زیرا خالق مهربان، تبدیل کننده وصیت را تهدید فرموده است: «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَأَنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ...» کسی که

۱ - اگر فقیهی کالبد شکافی را احیاناً به خاطر مصلحت معینی اجازه دهد حکم او استثنائی است و قاعده کلی احترام میت را

محدوش نمی سازد.

• این موضوع اگرچه جزء احکام الهی است نه حقوق انسانی، ولی در حقیقت حکمی است که منشأ حق می باشد، یعنی

در حقیقت حق انسان نسبت به کالبد و اعضای بدنش موجب پیدایش چنین حکمی شده است

• (بقره، ۱۸۱)

وصیت میت را بعد از شنیدن و ثبوتش تغییر دهد، گنااهش به گردن اوست که تغییر داده است. بشر در دوران حیات و زمان زندگی اش، حقوقی بر گردن پدر و مادر و حقوقی بر گردن محیط و اجتماع خود دارد که از لحاظ مقررات اسلام، این حقوق با دقت و موشکافی عمیق، نسبت به شخص صاحب حق و کسی که حق باید بر گردن او گذاشته شود و نیز نسبت به نوع و کیفیت حق و زمان و شرایط آن، بررسی و بلکه باریک بینی کامل شده و در هر مورد، اسلام رعایت مقتضای عقل و حکمت را نموده و حق را به حق دار داده است.

بشر در ابتدای آمدن به دنیا، علاوه بر خوراک و لباس مناسب، نخستین نیاز معنویش، این است که نام خوبی برایش انتخاب شود تا در طول حیات و تمام دوران عمر، وقتی مردم او را صدا می زنند، احساس افتخار و سربلندی کند، نه پستی و سرافکنندگی، اسلام دقیق و باریک بین، اولاً این موضوع را از حقوق فرزند قرار داده و ثانیاً آن را بر گردن پدر گذاشته است، که کسی از او مناسبتر نیست. ثالثاً تأکید فراوان نموده است که نام خوبی برای فرزند خود انتخاب کنید. نمی دانم در هیچ مکتب و مذهب دیگری، چنین دستوری وجود دارد و اساساً نامگذاری فرزند، جزء حقوق او بر گردن پدر شمرده شده است یا نه!!؟

دیگر از حقوق فرزند چه دختر باشد، چه پسر، سواد آموختن به اوست در حدی که بتواند قرآن بخواند. درست است که اگر مسلمانان به این دستور عمل می کردند و هر پدر، با سواد کردن فرزند را جزء وظایف خود و حقوق فرزند خویش می دانست، امروز نباید مسلمان بی سواد در روی زمین پیدا شود. زیرا هر فرزندی پدری دارد و آنان که از پدریتیم گشته اند، چنان که حق کفالت و خوراک و لباسشان برعهده دیگری می افتد، حق تعلیم و سوادآموزی آنان هم، همراه حق کفالت، به دوش کفیل می افتد، ولی گناه عمل نکردن مسلمین را به دستورهای دینی خود، نباید به گردن مقررات اسلام گذاشت.

حق دیگری که در مقررات اسلامی مشاهده می شود و بر گردن پدر گذاشته شده است، همسر دادن دختر، یا پسر است. در زمانی که به حد رشد و بلوغ برسند. اهمیت این دستور هم با ملاحظه واقعیت نیاز و زمان نیاز و سزاوار بودن کسی که حق بر گردن او گذاشته شده است، برکسی پوشیده نیست.

حقوقی که فرزند بر مادر دارد، همان حضانت و پرستاری است که چون خود مادر، به این کار علاقه طبیعی دارد، در فرامین اسلام تأکید زیادی نسبت به آن مشاهده نمی شود، بلکه در طرف مقابل که مادر حق احترام و رعایت تأدب را از فرزند دارد و این دستور برای فرزندان غیرمذهب شاق و ناگوار است، اسلام نسبت به آن تأکید و تکرار فراوان نموده است.

و اما حقوق بشر بر گردن اجتماع و حکومت کشور خود، این است که در درجه اول جان و مال و آبرو و ناموسش، محفوظ باشد. آنچه در این جا از اسلام انتظار می رود، این است که مقررات مناسب و معتدل برای حفظ این نوامیس وضع و مقرر دارد و آنچه از حکومت و دستگاه انتظامی، انتظار می رود این است که، با قاطعیت به این مقررات عمل کند. اکنون ببینیم اسلام وظیفه خود را انجام داده است یا نه؟

اسلام در هیچ موردی از حدود و مجازاتهای قانونی خود، عقوبت بدنی را جعل نکرده است. مگر در مورد تخلف از همین مقررات. یعنی اگر کسی، بشری را هر چند خردسال و مستضعف باشد، بکشد. در درجه اول اولیای او حق دارند، از حکومت مطالبه قصاص کنند و قاتل را در عوض مقتول خود بکشند. اسلام این قصاص را موجب حیات اجتماع دانسته است. یعنی اگر قاتل در برابر گناه قتلش کشته شود، دیگر کسی جرأت دست یازیدن به قتل دیگران را پیدا نمی کند و نیز اگر کسی به مال شخصی دست درازی نماید و مقدار معتنا بهی از آن را سرقت کند و بر باید، تحت شرایط خاصی باید چهار انگشت دست او بریده شود و اگر با سلب امنیت اجتماعی، عنوان محارب و باغی را پیدا کند، مجازاتش شدیدتر می شود.

و نیز چنانچه شخصی به ناموس مسلمانی تجاوز کند و از راه غیر مشروع با او همبستر شود، در مقررات اسلام مجازاتهای مشخصی، از تازیانه خوردن تا سنگسار شدن برای او معین شده است.

از نظر اسلام جعل و تقنین تمام این مقررات سخت و خشن، برای حفظ و نگهداری حقوق بشر و صیانت آن از دستبرد جاهلان و جانیان بشرنماست.

همچنین از نظر اسلام، عقیده و جان و مال و ناموس بشر، محترمترین و باارزشترین عناصری است که باید با هر قیمتی که ممکن است صیانت و محافظت شود و از متجاوز به این امور با قاطعیت تمام جلوگیری به عمل آید. و متجاوز از هر صنف و حزبی که باشد، باید به مقدار جرمش مجازات گردد، تا دست متجاوز کوتاه و ریشه تجاوز، از جامعه کنده شود.

نمی دانم این دستور روشن و مبرهن اسلام چه اشکالی دارد که همواره مکاتب غیر اسلامی با آن مخالفت می کنند. اسلام می گوید: شما حقوق ده متجاوز را. اگر حقوقی داشته باشند. فدای حقوق صدها هزار بشر درستکار و معتدل و مستضعف کنید تا در اجتماع سرقت و جنایت و تجاوزی پیدا نشود و تمام مردم بدون دلهره و اضطراب به کار خود مشغول باشند، حتی همان کسانی که قصد سرقت و تجاوز هم دارند، بترسند و به کار دیگری مشغول شوند. مگر نه این است که با جلوگیری از جانیان و متجاوزان. به نحوی که اسلام دستور داده است جنایت و تجاوز قطع می شود و دلهره و

اضطراب، به سکون و آرامش می‌گراید؟ بلکه، مگر تنها وضع چنان قوانینی، حتی پیش از مرحله اجرا چنین تأثیری نخواهد داشت؟ مگر هر عاقلی که قانون اسلام و غیراسلام را در این مورد بشنود، نخستین قضاوتش این نیست که اسلام در این قانون از درستکاران مستضعف حمایت می‌کند و دیگران از دژخیمان ستمگر؟ اصلاً مگر مانع آزادی بشر و خارسر راه ترقی و تعالی او را می‌توان بشر نامید تا حقوقی برگردن اجتماع داشته باشد؟ او که به مبارزه و محاربه با اجتماع برخاسته است!! آیا مخالفت کنندگان با قانون اسلام، برای عقیده و جان و مال و ناموس بشر ارزشی نمی‌شناسند؟ یا برای جلوگیری از متجاوزان راهی بهتر از راه اسلام عرضه می‌کنند؟ راههای پیشنهادی آنان که قرنهاست، آزمایش شده و علاوه بر آن که سرقت و جنایت را برنداشته، که در هر عصری بر کمیت و کیفیت آن افزوده شده است. به نظر این جانب هر کس نخواهد خود متجاوز باشد؛ بلکه بخواهد آرام و سالم زندگی کند و نه ظالم باشد و نه مظلوم، از اسلام به خاطر این قانونش تشکر می‌کند و شاید روانکاوان دقیق نسبت به علت مخالفت دیگران با قوانین جزائی و کیفری اسلام، به این نتیجه برسند که آنان چون خود می‌خواهند به عناصر مقدس مستضعفان تجاوز کنند و در این مسیر، آزاد و بدون مزاحم باشند، با قوانین اسلام مخالفت می‌کنند؛ ولی اگر خودشان، جزء مستضعفان بودند و می‌خواستند به راه مستقیم خویش در زندگی ادامه دهند، خوشحال می‌شدند که اسلام برای صیانت عناصر با ارزش انسانی، چنان قوانین عادلانه‌ای وضع کرده است تا متجاوزان را جرأت جسارت و دست درازی نباشد.

آزادی عقیده:

موضوع دیگری که در این جا باید مورد بحث قرار گیرد، آزادی عقیده است. در این جا نیز حکم اسلام، همان حکم عقل و فطرت است، یعنی تا وقتی کسی از آزادی عقیده سوء استفاده نکند. اسلام هر بشری را در داشتن عقیده، آزاد می‌داند. توضیح آن که:

وقتی آزادی، به عقیده نسبت داده می‌شود، با توجه به قواعد ادبی و احکام عقلی، چهار احتمال پیش می‌آید:

۱- پیدا کردن و به دست آوردن عقیده آزاد است.

۲- داشتن عقیده آزاد است.

۳- نگهداری عقیده آزاد است.

۴- اظهار عقیده آزاد است.

راجع به جمله اول (پیدا کردن عقیده آزاد است) باید بگوییم: مضمون این جمله، حکم

مستقل عقل است و در مآخذ اسلامی، هیچ گونه عبارتی که مخالف و مناقض این حکم باشد، دیده نمی شود. اسلام در این جا راهنمایی متین و عاقلانه ای دارد که می فرماید:

«قَبِّشْرَ عِبَادِ الدِّينِ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»

یعنی: مژده بده آن بندگانم را که هر سخنی را می شنوند، ولی نیکوترش را انتخاب کرده، از آن پیروی می کنند.

پس در مرحله نخستین پیدا شدن عقیده، یعنی اولین روزی که انسان از بازی کردن دست می کشد و می خواهد خود را و امور و اشیاء مربوط به خود را بشناسد و به فکر تأمین سعادت و جلب نفع و دفع ضرر آینده خود باشد، اسلام او را مجبور نمی کند که باید چشمش را ببندی و از همه گفته ها و نوشته ها اعراض کنی و تنها از راه مآخذ و مدارک اسلامی پیش آیی، بلکه با کمال صراحت به او آزادی می دهد که هر سخنی را درباره هر موضوعی که مایل است بشنود، ولی پس از شنیدن، باید عقل و درایت خود را به کار اندازد و از میان همه شنیده ها، بهترینش را انتخاب کند و به کار بندد، چنان که عقل و فطرت نیز همین گونه قضاوت می کند.

انسان پس از آن که از این مرحله گذشت و با اختیار و آزادی خود، عقایدی به دست آورد، اسلام بدون آن که او را مجبور کند، عقاید خود را یعنی حق و باطل را، درست و نادرست را با پاداشها و مجازاتهایش برای او بیان می کند تا اگر او، در راه تشخیص، اشتباهی کرده باشد در صورتی که مایل باشد، در عقاید خود تجدیدنظر کند و به طریق اسلام گراید. در این مرحله اسلام می فرماید:

۱- این قرآن برای تذکر شما فرستاده شده است، تا هر که بخواهد راهی به سوی پروردگارش پیش گیرد.^۲

۲- این قرآن یکی از آیات بزرگ خداست که برای بیم دادن بشر (عاقبت شوم بدکاران را بیان کردن) نازل گشته است. هر کسی از شما بخواهد پیش افتد (به آن عمل کند) و هر که بخواهد عقب ماند^۳ (و نافرمانی کند).

۳- قرآن تنها مایه تذکر جهانیان است: آن کس از شما که بخواهد در راه مستقیم حرکت کند.^۴

ملاحظه می کنید: خالق بشر، پیروی از قرآن را موجب هدایت و رستگاری می داند، ولی

۲- ان هذه تذكرة فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلا (مزمّل، ۱۹).

۳- انها لاحدى الكبرى، نذيراً للبشر، لمن شاء منكم ان يتقدم او يتأخر (مدرثر، ۳۵-۳۷).

۴- ان هو الا ذكر للعالمين، لمن شاء منكم ان يستقيم (تکویر، ۲۷-۲۸).

هیچ کس را به معتقد بودن و پیروی از آن مجبور نمی‌کند، بلکه اراده و خواست خود مردم را پیش می‌کشد و آنان را کاملاً آزاد و مختار باقی می‌گذارد. همچنین روایات و احادیث دیگری که راه نجات را پیروی از پیغمبر و ائمه اطهار (صلوات الله علیهم اجمعین) می‌داند هیچ گونه اجبار و اکراهی در پیمودن آن راه، از آن استفاده نمی‌شود.

و اما جمله دوم (داشتن عقیده آزاد است) به این معنی است که: هرگاه کسی نسبت به موضوعی عقیده و باوری پیدا کرد، هیچ کس حق ندارد، او را در داشتن آن عقیده، سرزنش کند و عقیده مخالف خود را بر او تحمیل نماید. تحمیل عقیده محال است و سرزنش عقیده مند، زشت و ناپسند. در این مورد هم اسلام را می‌بینیم که طبق حکم خرد و فطرت قضاوت نموده و عیناً همین دستور را داده است.

پیغمبر اسلام و ائمه اطهار (ص) در مقابل مخالفان و معاندان اسلام قرار می‌گرفتند و مجالس مناظره و بحث آزاد تشکیل می‌دادند و ابتدا به تمام سخنان آنان گوش می‌دادند و سپس پاسخهای خود را بیان می‌کردند. در آخر عده‌ای می‌پذیرفتند و به اسلام می‌گرویدند و جماعتی سکوت می‌کردند و آزادانه از مجلس بیرون می‌رفتند. تعداد این گونه مجالس به اندازه‌ای بوده است که مرحوم مجلسی قسمتی از آنها را در ۲ جلد «بحار الانوار» و بیش از ۸۰۰ صفحه بیان کرده است. این مناظرات از زمان خود رسول اکرم (ص) و امیرالمؤمنان (ع) شروع می‌شود در زمان امام صادق و حضرت رضا (ع) به اوج خود می‌رسد؛ حتی در زمان حضرت رضا، مجلس مناظره‌ای جهانی تشکیل می‌شود و تمام دانشمندان غیراسلامی آن زمان، از اقصا نقاط جهان، در خراسان حاضر می‌شوند و با امام مسلمین به مباحثه می‌پردازند که تاریخ قسمتی از گفتگو و سؤال و جواب آنان را ضبط کرده است.

و اما جمله سوم، (نگهداشتن عقیده آزاد است) در اسلام هیچ گونه نشانه‌ای دیده نمی‌شود که حکومت اسلام باید از مردم تفتیش عقاید کند و هر کس عقیده مخالفی داشت با او به مبارزه برخیزد یا حتی او را مجبور به مناظره و مباحثه کند، بلی از نظر خود شخص و حساب میان او و خداوندش، می‌دانیم که اگر کسی بفهمد: بعضی از عقایدی که به دست آورده، نادرست و انحرافی است، در این صورت اگر به خاطر منافع مادی و ازدست ندادن مقام و پست دنیوی، از عقیده باطل خود دست برندارد و گفتار و کردارش را طبق عقیده فاسد انجام دهد، نزد خداوند مسؤول و معاقب خواهد بود. این تازمانی است که عقیده فاسد خود را در دل نگه دارد و در مجالس و محافل اظهار نکند و کافر و یا مرتدی ساکت باشد. اما در صورت اظهار و گفتن به این و آن، صورت چهارم پیش می‌آید که اکنون بیان می‌کنیم:

و اما جمله چهارم (اظهار عقیده آزاد است) نیاز به توضیح بیشتری دارد، از نظر اسلام می‌توان

گفت: اظهار عقیده مخالف، هم آزادست وهم آزاد نیست. آزاد است به این معنی که، در هیچ یک از مآخذ اسلامی دیده نمی شود که اگر کسی عقیده ای مخالف عقاید اسلام، اظهار داشت، باید جلوه دهان او را گرفت و مانع ادامه گفتار او شد تا خفه شود و به سخن خود ادامه ندهد. و آزاد نیست به این معنی که، دانشمندان اسلام در برابر اظهار عقاید مخالفی که بر ضد مصالح اسلام، جنبه تبلیغ و بدعت به خود می گیرد، نباید سکوت کنند و خاموش نشینند، بلکه بر آنها واجب است به عنوان وظیفه و تکلیف حتمی الهی، در برابر اشاعه عقاید مخالف که اصطلاحاً «بدعت» نامیده می شود، قیام کنند و ابتدا با اقامه دلیل و برهان، بدعتگزار را خاموش نمایند تا سر جای خود بنشینند و سخن باطل خود را پس بگیرد و اگر لجاجت و سرسختی کرد و دلیل و برهان را نپذیرفت، دانشمندان اسلامی باید از راه دیگر وارد شوند و تا آن جا که در قدرت و توان دارند، از اشاعه عقاید فاسد جلوگیری کنند.

پیدا است که اگر اسلام، این دستور را نمی داد و زبان هرزه گویان را باز می گذاشت، آنها از آن آزادی سوء استفاده می کردند و بذر عقاید فاسد را در دل های پاک جوانان و نونهالان می پاشیدند و جامعه بشریت را به جاهلیت و جمود فکری سوق می دادند. با وجود این که اسلام چنین دستور اکیدی صادر کرده است، هرگاه قدرتمندان و مستکبران طاغوتی فرصتی پیدا می کردند و چشم دانشمندان اسلام را دور می دیدند، تا آن جا که در توان داشتند، بندگان خدا را در جهالت و نادانی باقی می گذاشتند و عقاید فاسد و خرافی خود را بر آنها تحمیل می کردند.

اینان حتی گاهی با علما و دانشمندان اسلامی به مبارزه برخاسته اند و به خیالی خام خود خواسته اند دشمن مدافع را ساکت کنند و احیاناً تامدتی هم موفق بوده اند. بدون شک به شهادت رساندن حضرت سیدالشهداء و به زندان بردن موسی بن جعفر و تبعید نمودن امام دهم و یازدهم و سایر شکنجه ها و آزارهایی که نسبت به سران و سخنگویان اسلام روا می داشته اند، برای همین منظور شیطانی بوده است. بدون شک یزید بن معاویه برای این که نغمه شوم (لاخبر جاء ولا وحی نزل) را سر دهد و اساس رسالت و نبوت را که داعی عدالت و آزادی است، از بیخ و بین برکند و فرعون وار، بندگان خدا را به بردگی و اسارت و ذلت کشاند، چنان جنایتی را مرتکب می شود و امام حسین علیه السلام هم برای این که از آن بدعت و ضلالت جلوگیری کند و عدالت و آزادی بندگان خدا را چنان که جدش پیغمبر (ص) فرموده است، تأمین کند و باقی گذارد، قیام می کند و تاحد گذشتن از مال و جان و فرزند و اسارت عیال پیش می رود.

بنابراین اگر امروز مردمی را می بینیم که گاومی پرستند، آتش می پرستند، هیپی گری را می ستایند، معتاد به مواد مخدر شده اند، ستمگران طاغوتی بر آنها مسلط گشته و آنان تحمل

می‌کنند، و حتی تز «آپارتاید» و «تبعیض نژادی» را می‌پذیرند، همه و همه در اثر آن بوده است که در ابتدا نادان یا مغرضی آن عقیده باطل را اظهار، و سپس شایع کرده است و با سفسطه و مغالطه، مردم پاک فطرت را شستشوی مغزی داده و افکار فاسد و خرافی خود را به عنوان حقایق و واقعیات، وارد مغز آنها نموده است و در مقابل هم، زبان گویایی از مسلمانان پیدا نموده است که به مقابله با آنها برخیزد، لذا آن عقاید به تدریج رسوخ کرده و در اذهان مردم پاکدل جایگزین حقایق، گشته است.

از این جا معلوم می‌شود که بزرگترین نعمتی را که خداوند متعال به بندگانش عطا فرموده است، و به راستی در برابر این نعمت باید بر آنها منت گذارد. همانا نعمت ارسال رسل و انزال کتب آسمانی است که بدان وسیله، هم بندگان خدا هدایت شوند و راه راست به آنها نشان داده شود و هم از طاغیان و راهزنان هدایت و یاغیان و باغیان بر افکار و عقاید بشر، جلوگیری شود. در این جا عقل سالم حکم می‌کند که جلوگیری و مقابله با این راهزنان مستکبر، با کمال قدرت و شدت باید تعقیب شود. مرتدی که ساکت نمی‌نشیند و این طرف و آن طرف عقاید ضد اسلامی خود را منتشر می‌کند و قطعاً قصد تضعیف اسلام و عقاید حقّه مسلمین را دارد، باید اعدام شود تا دیگران حساب کار خود را بکنند و برای مسلمانان طاغوت تراشی ننمایند. اگر وقتی شریح قاضی گفت:

«حسین بن علی مرتد شده و یزید مسلمان است.»

مسلمین او را خفه می‌کردند، ۸۰ سال شکنجه و زندان و اعدام بنی امیه را تحمل نمی‌کردند و اگر پیغمبران الهی در برابر فرعونیان و طاغوتیان زمان، نایستاده بودند و با آنها مبارزه نمی‌کردند امروز هم، فرزندان همان فرعونها و طاغوتها بر بشر حکومت می‌کردند و آزادی و عدالت از قاموس بشریت رخت بر بسته بود.

راجع به مرتد و حکم اعدام اولاً لازم است در این جا توضیح بیشتری داده شود:

حقیقت این است که: اسلام مقررات مکتب خود را سعادتبخش و موجب رستگاری بشر می‌داند و بلکه، این مقررات را که از جانب خالق بشر و آفریدگار جهان و منشأ هستی و یگانه مدیر و مدبر کل عوالم محسوس و غیر محسوس صادر شده است، عین حقیقت و محض درستی می‌شناسد و هر قانون و آیینی را که ذره‌ای با آن اختلاف داشته باشد، به همان اندازه منحرف و نادرست می‌داند. و به این عقیده، کمال اعتماد و ایمان و یقین دارد. بنابراین، اسلام نمی‌تواند باور کند که انسانی عاقل و باشعور، با وجود آشنایی با این مکتب، مکتب و آیینی دیگر را بهتر و برتر از آن بداند. مگر آن که توطئه و نیرنگی در کار باشد. چنانکه مکاتب دیگر هم چنین ادعائی دارند.

قرآن مجید در سوره آل عمران^۵ بیان می‌کند که: یهودیان معاصر پیغمبر اسلام، مکر و حیلۀ بزرگی به کار بردند و برای تضعیف عقاید مسلمین و شکست روحیۀ اسلامی ایشان، به فکر توطئه‌ای افتادند. ایشان با یکدیگر چنین گفتند که: باید دسته‌ای از ما یکروز صبح نزد پیغمبر و اصحابش برویم و از دروغ بگوئیم؛ اسلام را بر ما عرضه کنید که می‌خواهیم مسلمان شویم، پس از آن که به ظاهر، اسلام را پذیرفتیم و نماز ظهر و عصر را با آنها بجا آوردیم و در مراسم دینی آنها شرکت کردیم، هنگام غروب، نزد آنها رویم و بگوئیم: ما از این اسلام خیری ندیدیم و هر چه سنجیدیم و مقایسه کردیم، دین یهود را بهتر از دین شما دیدیم، لذا از دین شما برمی‌گردیم و به دین سابق خود رجوع می‌کنیم. این عمل موجب ضعف روحیۀ مسلمین می‌شود و آنها هم نسبت به دین خود شک می‌کنند و به تدریج از دور پیغمبر برمی‌گردند.

این جانب ابتدا فکر می‌کردم که خوب بود اسلام نسبت به «مرتد» یعنی کسی که مدتی مسلمان بوده و سپس به دین دیگری گراییده است، حکم می‌نمود که دانشمندان اسلام با او بحث کنند و به او بگویند، به چه دلیل از اسلام برگشته و دین دیگری انتخاب کرده‌ای؟ چه نقطه‌ضعفی در اسلام و نقطه‌قوتی در دین جدید مشاهده کرده‌ای؟ اگر دیدند واقعاً امر بر او مشتبه شده است، او را رها کنند و آزاد گذارند، ولی وقتی به این آیه رسیدم و نیزنگ یهود را در چهارده قرن پیش فهمیدم، دانستم که مردم امروز که هم آن نیزنگ را یاد گرفته و هم نیزنگهای جدیدی بر آن افزوده‌اند، راه فرار و توجیه را برای خود بازمی‌بینند و در دروازه‌ای برای دهان و بیان خود نمی‌شناسند و انواع و اقسام سفسطه‌ها و مغالطه‌ها پیش می‌کشند و اسلامی را که خود منزّه و مقدّس می‌دانند، به خاطر مقاصد شوم و اغراض فاسدی که دارند، به انواع و اقسام زشتیها و ناپسندیها متهم می‌کنند و آن را با شرک و بت‌پرستی مساوی می‌دانند، چنان که همین امروز کسانی که خود را مسلمان هم می‌دانند، شیعیان علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - را به این گونه نارواییها متهم می‌کنند.

مگر فرعونی که ادعای خدایی می‌کرد و مردم را به عبادت و پرستش خویش دعوت می‌نمود، خودش از هر کس بهتر نمی‌دانست که او آفریننده مردم نیست و آفریدگار خود او و تمام جهانیان خداوند سبحان است؟

خلاصه سخن آن که چون اسلام به صحّت و سلامت مکتب خود، قطع و یقین دارد، کوچکترین شکی به خود راه نمی‌دهد که برگشتن از چنین دینی و گراییدن به آئینی دیگر، توجیهی

۵ - وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَاهِ التَّهَارِ وَكُفِّرُوا بَعْدَ مَا عُلِّمْتُمْ بِنِعْمَتِي

(آل عمران ۷۲).

جز توطئه و بازیگری سیاسی ندارد، مگر این که شخص مرتد دیوانه و کم عقل باشد که در آن صورت اسلام هم نسبت به او مجازاتی قایل نمی شود و او را به حال خود رها می کند. تا آن جا که ما اطلاع داریم «مرتد» در آدیان و مکاتب دیگر هم که او را با الفاظی مانند «بریده و برگشته» مشخص می کنند، محکوم به اعدام است البته شاید، دلیل آنها در این مورد غیر از دلیل اسلام باشد و اگر دین و مکتبی، بریده و مرتد خود را محکوم به اعدام نداند، باید گفت که صاحبان آن دین به حقیقت و درستی مکتب خود، ایمان و باور قطعی ندارند.

موضوع دیگری که در اینجا قابل بحث است، تأمین حقوق مذاهب غیر اسلامی (اقلیت‌های مذهبی) در کشور مسلمین است: تا زمانی که غیرمسلمان با مسلمان سرچنگ و جدال نداشته باشد، می تواند در کشور مسلمین، آزاد باشد و مانند آنها زندگی کند و از جمیع حقوق اجتماعی و سیاسی آن کشور برخوردار باشد؛ حتی نسبت به انجام شاعر مذهبی خود، هر چند مخالف مذهب اسلام باشد، آزاد است، مانند تعطیل کار در روزهای غیر جمعه و انجام عبادات در کنیسه و کلیسا و دیر و صومعه با ناقوس زدن و غسل تعمید و هر برنامه ای که در تشریفات مذهبی خود دارند، حتی میگساری و قمار بازی و خوک خواری، تا آن جا که موجب تضعیف عقیده و آزادی مسلمانان نباشد، آنان در انجامش آزادند و تنها هر عملی که با تشخیص فقیه مسلمین، مزاحم عقیده و آزادی آنها باشد، از آشکار انجام دادن آن جلوگیری می شود، و این جلوگیری مخالف حقوق بشر نیست؛ بلکه طبق قرارداد و ضوابطی است که در کشور اسلامی موجود است و غیرمسلمان با اختیار و آزادی خود، سکونت در آن کشور را با آن شرایط پذیرفته است. و آنهایی که مایل به پذیرش نباشند، به کشوری دیگر می روند. علاوه بر آن که آزاد گذاشتن آنان در میگساری و ارتکاب فواحش، مخالف آزادی مسلمین است، زیرا مسلمین این اعمال را حرام می دانند و با شدت از آن پرهیز دارند و نمی خواهند فرزندان خردسال آنها با دیدن این اعمال ناشایست، به گناه و انحراف کشیده شوند و نیز از مآخذ اسلامی استفاده می شود که حکومت اسلام همان طور که ملزم به حفظ حقوق و اموال و نوامیس مسلمین می باشد، به همان اندازه و بدون کم و زیاد، ملزم به حفظ حقوق و اموال و نوامیس اقلیت‌های مذهبی می باشد.

در اینجا به سه نمونه از آن اشاره می شود:

۱ - در زمان خلافت امیرالمؤمنین «علی بن ابی طالب» علیه السلام معاویه، سفیان بن عوف را به سرکردگی سپاهی از شام، به شهر «انبار» فرستاد تا برای ارعاب و تخویف اهل عراق جمعی را بکشند و اموال آنان را غارت کنند. سفیان و سپاهش آمدند و حسان بکری را کشتند و اموال مردم را غارت کردند. علی علیه السلام در این باره می فرماید:

«به من خبر رسیده است: یکی از آن سپاهیان، بر حجره زنی مسلمان وزن غیرمسلمانی که در پناه اسلام جان و مالش محفوظ بوده، وارد شده و خلخال و دست بند و گردن بند و گوشواره آنان را ربوده است و آنها هرچه استغاثه و زاری کرده اند، هیچ کس به داد آنها نرسیده است. اگر مرد مسلمان بعد از چنین رویدادی از غصه بمیرد، نباید ملامت شود و به نظر من، چنین مردنی در این موقعیت تلخ، سزاوار است.»^۶

۲- در نامه ای که امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر نوشته است، می فرماید:

«تورا به سوی مردم مصر فرستادم، مردمی که پیش از تو والیان عادل و ستمگر را دیده اند و به کارهای تو نگاه می کنند، همان گونه که توبه حاکمان و والیان پیش از خود می نگری، نسبت به مردم مانند گرگ درنده ای مباش که خوردن آنها را غنیمت می شمرد، بدان که مردم مصر دو گروهند: یک دسته مسلمان و برادر دینی تو و دسته دیگر غیرمسلمان و مانند تو در خلقت و آفرینش. از این مردم لغزش سزمی زند و برای آنها عوارضی پیش می آید و عمدتاً یا اشتباهاً خطاهایی مرتکب می شوند. آنها را ببخش و از آنها بگذر، چنان که می خواهی خداوند تورا ببخشد و از گناهت بگذرد.»^۷

۳- امیرالمؤمنین علیه السلام، پیرمرد نابینایی را مشاهده کرد که گدایی می کند با تعجب از مردم پرسید:

این چه کار است؟! مردم گفتند:

ای امیرمؤمنان! او مردی نصرانی است. حضرت از روی تعجب فرمود:

«وقتی که جوان و نیرومند بود، از او کار کشیدید، اکنون که پیر و ناتوان شده است، او را رها کرده اید تا گدایی کند! بروید مخارج او را از بیت المال بپردازید.»^۸

از این روایت، مشروعیت حق بازنشستگی، در مقررات اسلام نسبت به مسلمان و غیرمسلمان استفاده می شود.

موضوع دیگری که در این جا باید مورد توجه قرار گیرد، این است که اگر کسی با آزادی و اختیار خود، دینی را انتخاب کرد و خود را در محدوده مقررات آن قرار داد، نباید او را مجبور و

۶- وَ لَقَدْ بَلَّغْنِي أَنْ الرَّجُلِ مِنْهُمْ كَانِ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمَسْلُومَةِ وَالْآخِرَى الْمُعَاهَدَةَ فَيَنْتَزِعُ جِجْلَهَا وَقُلْتِهَا وَقَلَائِدَهَا وَرُفَّتِهَا... (نهج البلاغه، خطبه ۲۷).

۷- يَا مَالِكُ أَنْتَ قَدْ وَجَّهْتَكَ إِلَى بِلَادِ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دُولُ قَبْلِكَ مِنْ عَدْلِ وَجُورٍ... فَانْهَمِ صَفَانَ: أَمَا اخْلُكْ فِي الدِّينِ أَوْنظِيرِ فِي الْخَلْقِ. (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

۸- مَرْشِيخٌ مَكْفُوفٌ كَبِيرٌ سَأَلَ قَالِ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع): قَالَ لَهَا هَذَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! نَصْرَانِي فَقَالَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع): اسْتَعْلَمْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا كَبُرَ وَعَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ. انْفَقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ (وسائل ۴۹/۱۱، ح ۱۹۹۹۷).

محدود نامید، بلکه عین آزادی او، پیروی از مقررات همان دین است، گاهی انسان عاقل، با آزادی و اختیار خود، از آزادی ظاهری دست برمی دارد و به جانب محدودیت و تقید می رود. انسانی که می تواند در بیابان وسیع، بی مزاحمت زندگی کند، از آن جا دست برمی دارد و خود را در کوچه های تنگ شهر و در چهاردیواری منزلی کوچک و محقر محبوس می کند و این محبس محدود را از بیابان وسیع و بی آزار بهتر می پسندد. انسان مجرّد، تأهل اختیار می کند و با صدها محدودیت مواجه می شود، ولی چون آن محدودیت را با آزادی و اختیار خود انتخاب کرده است، هیچ عاقلی حق ندارد، او را سرزنش کند و برای برگرداندن او به آزادی اول، کوشش نماید. همچنین انسان عاقل، با اختیار و آزادی خود، از بی قیدی و لامذهبی دست برمی دارد و برای خود دین و مذهبی اختیار می کند و به تمام مقررات و قوانین آن مذهب ملتزم می شود و با اراده و انتخاب خود، از صدها اختیار و آزادی دست برمی دارد، ولی چون این کار را با اختیار خود می کند و سود و منفعت خویش را در آن انتخاب تشخیص می دهد، هیچ کس حق ندارد او را مقید و محدود بنامد، بلکه اگر کسی او را به بی دینی و لاقیدی مجبور کند، به آزادی او خلل وارد کرده و از انتخابش جلوگیری نموده است.

وَالْحُجُّ جِهَادٌ كُلُّ ضَعِيفٍ

«نهج البلاغه: حکمت ۱۳۶»

حج جهاد ضعف است.